

تهیه و تنظیم:  
مهندس اکبر شیرزاده

بخش ششم

سرعت و تکامل  
علم و تکنولوژی  
در دنیای متری  
امروز تا حدی  
است که علم  
امروز برای  
فردا قدیمی  
تلقی می‌شود.  
پس تا جایی که  
میسر است،  
کوشش‌های  
خویش را با  
اندیشه‌های نو،  
همگام سازیم.

پژوهشی در فن پارچه‌بافی

# دوران پهلوی در ایران

جبهه ملی پیروز می‌شد. او در یک ژست مردم پسند، آیت اله کاشانی را از تبعید بازگردانید، سپس کابینه‌ای آمریکائی از ترکیب درباریان و کسانی که مورد تأیید آمریکا بودند، تشکیل داد. حسین علاء، علی امینی، محمد نخعی، علی هیأت، محمد سجادی و سیدجلال الدین تهرانی، همه از نزدیکان قوام و پرچمدار طرفداری از آمریکا بودند هم‌چنین سپهبد یزدان‌پناه، دکتر اقبال، ابراهیم زنده، و اسداله اعلم از درباریان، اعضای کابینه منصور را تشکیل می‌دادند که هیچ تمایل آشکاری به انگلیس از خود نشان نمی‌دادند.

انتخابات تهران، هفته‌ای پس از انتخابات هیأت دولت پایان گرفت و به ترتیب: دکتر محمد مصدق، دکتر بقائی، حسین ملکی، حائری زاده، آیت الله کاشانی، عبدالغدير آزاد، دکتر شایگان، محمود نریمان، اللهیار صالح، مهندس حسینی و دکتر سنجابی به وکالت تهران برگزیده شدند و از فهرست دربار فقط سیدمحمد صادق طباطبائی، جمال امامی، میرسیدعلی بهبهانی و جواد مسعودی به مجلس راه یافتند. در تنها بخش آزاد از انتخابات مجلس شانزدهم، مردم، اقلیت مجلس چهاردهم و رهبران مخالف دولت‌های پس از شهریور ۱۳۲۰، دکتر مصدق و کاشانی را برگزیدند.

سال ۱۳۲۹ با چنین آغازی و با چنین مجلسی می‌بایست سالی سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران باشد که در آن آمریکا انگلیس و ملت به زور آزمایی قطعی مشغول شوند. طرفداران انگلیس با نگرانی شاهد بودند که بعد از سفر شاه، تحولاتی به‌سود آمریکا در جریان است. حسین علاء از سفارت واشنگتن برای اداره سیاست خارجی کشور به تهران آمد. علی امینی در وزارت اقتصاد ملی در پی ایجاد روابط تجاری مستحکم با آمریکا و حکومت آمریکا نیز در پی یافتن شخص فعالی برای پست سفارت آن کشور در تهران است.

روزنامه‌های آمریکائی می‌نوشتند: «سفارت تهران، مهمترین پست سیاسی دنیاست.» پیدا بود که در چنین فضائی، قرارداد گس-گلشائیان تصویب نخواهد شد. بر مجموع

صنعت مخمل‌بافی به‌عنوان یکی از صنایع قدیمی ایران، در قرون متمادی و مختلف دارای شهرت جهانی بوده و در اغلب شهرستان‌ها، زنان و مردان به‌یافتن آن با دستگاه‌های بسیار ابتدائی و تولید بسیار زیبا مشغول بودند. یکی از مراکز مهم این صنعت برای تولید کاشان بوده و هست که این تولید نمونه و بی‌همتا به روش قدیم انجام می‌شد ولی با پیدایش ماشین‌ها و دستگاه‌های نصب شده خودکار بر روی آنها، موفقیت خود را از دست داد و مغلوب صنایع ماشینی گردید.

در سال ۱۳۲۹ عده‌ای خیراندیش در شهر کاشان به فکر احیای این صنعت افتادند و به تاسیس کارخانه مخمل‌بافی اقدام کردند و در نهایت آقایان حاج سیدمحمود لاجوردی، حسن تقضلی، اکبر لاجوردیان، احمد لاجوردی و قاسم لاجوردی شرکتی به نام «شرکت سهامی کارخانجات ابریشم کاشان» تشکیل دادند. آنان پس از راه‌اندازی کارخانه، ماهرترین کارگران قدیمی مخمل‌باف را استخدام کرده و در مدت کوتاهی، عالی‌ترین انواع مخمل را به بازار عرضه نمودند. سرمایه این شرکت یکصد و یک میلیون ریال و تولید سالیانه آن بالغ بر ۳ میلیون متر از انواع مختلف مخمل بود.

دولت سیزدهم: منصورالملک (رجبعلی منصور) از ۱۴ فروردین تا ۶ تیر ماه ۱۳۲۹

نارضایتی آمریکا از سیاست‌های یک‌طرفه حکومت ایران که در بند طرفداران انگلیس اسیر بود، دولت ساعد را ساقط کرد. با دیدار شاه از آمریکا یک‌بار دیگر کفه ترازو سیاست داخلی به‌سود آمریکا چربید. شاه، منصورالملک را از میان رجال دربار پدرش برگزید چون شهرت به نزدیکی در انگلستان را نداشت. دولت منصور در حقیقت فرصتی بود تا دستگاه حاکم آمریکا، طرح‌های خود را برای آینده ایران تهیه و به شاه ابلاغ کند.

دولت منصور می‌بایست شاهد بی‌طرف برگزاری انتخابات تهران باشد که در آن



بازدید نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا از ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از چپ: نیکسون، ثریا اسفندیاری، محمدرضا پهلوی و پاتریشیا نیکسون

نگرانی‌های انگلیس، بازگشت پر شکوه آیت‌الله کاشانی از تبعید لبنان نیز اضافه شد. مردم از او همچون یک قهرمان استقبال کردند. جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، در مجموع یک ترکیب ضد انگلیسی را تشکیل می‌دادند بنابراین تنها امید لندن به اکثریت شورا و سنا بود. سنا نخستین دوره خود را در حالی آغاز می‌کرد که اکثریت سناتورها از رجال قدیمی مشهور به طرفداری از انگلیس بودند. در چنین فضائی، شاه جرأت یافت تا جنازه مومیائی شده پدرش را به وطن بازگرداند و رزم آرا در ترتیب مراسم تشییع جنازه از خود قدرتی نشان داد.

در همان حال که رجال با ژاکت‌ها و کلاه‌های سیلندر دراز و بازو بندهای سیاه، منتظر رسیدن جنازه مومیائی شده پدر شاه بودند و شاه خود را آماده می‌کرد تا با ژست یک جوان پدر مرده بر آن سر بگذارد. فدائیان اسلام که با ترور هژیر نامی از خود باقی گذاشته بودند، طرح انفجار جایگاه شاه و رجال را آماده اجرا کرده بودند اما آیت‌الله کاشانی اجازه این کار را نداد.

خرداد ماه آن‌چه از پیش قابل تصور بود، در مجلس رخ داد. قرارداد الحاقی نفت مطرح شد و دولت، بی‌آنکه دفاعی از آن بکند و بی‌آنکه میلی به تصویب آن داشته باشد؛ خواستار تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به قرارداد گس-گلشائیان شد. همگان می‌دانستند در کمیسیون نفت، دکتر مصدق به اصطلاح «همه‌کاره» است. چهار ماه فرصتی که آمریکائیان لازم داشتند تا طرح خود را کامل نمایند، رو به پایان بود و عمر دولت منصور نیز، منصورالملک همچون شاه چشم به کنفرانس قاهره سپس لندن دوخته بود. تصمیم کنفرانس لندن که توسط - شپرد سفیر انگلیس و کاردار سفارت- بدون سفیر آمریکا به شاه ابلاغ شد، او دانست آنچه درباریان و نظامیان پیر-یاران پدرش- به او می‌گفتند بی پایه نبوده است. روش‌های رزم آرا آنان را دقیقاً به یاد فعالیت‌های رضاشاه در فاصله کودتای سوم اسفند تا انقراض سلطنت احمدشاه، می‌انداخت، شاه

کنند. از مقابل ماشین شماره یک نخست وزیری تا محوطه داخلی مجلس، رزم آرا با قدکوتاه و جثه لاغراما با قدم‌های مطمئن وارد شد، در حالی که کت و شلوار سرمه‌ای رنگ دوخت پاریس برتن داشت؛ با کارکنان مجلس دست داد و لبخند زد. وی هیچ شباهتی با یک دیکتاتور نظامی و خشن نداشت. تمام این ظاهرسازی‌ها را رضا آشتیانی زاده با فریاد «ایست... خبردار» برهم ریخت. از همان لحظه، دکتر مصدق، شایگان، بقائی و مکی حمله را آغاز کردند. طرفداران رزم آرا و سردار فاخر حکمت - رئیس مجلس - هرچه کوشیدند اقلیت را برای شنیدن نطق نخست وزیر ساکت کنند، آنها نپذیرفتند و فریادهایی همچون «دیکتاتور، تو را انگلیس و آمریکا آورده‌اند» و... مجالی برای شنیدن اخبارهای سردار فاخر باقی نمی‌گذاشت.

رزم آرا، آرام و مطمئن پشت تریبون رفت و با چنان خونسردی سخت گفت که گویی هزاران با این صحنه را تمرین کرده است! در میان نطق او دکتر مصدق آنقدر فریاد کشید که بیهوش شد. در پایان سخنرانی رزم آرا، تماشاگران از پیش‌نشان شده با دست زدن و فریاد «زنده باد رزم آرا» امکان دادند تا بقائی فریاد بکشد «رزم آرا که به قدرت برسد تمام شما را خواهد

خطر کمونیسیم است. هرج و مرج‌ها، ناامنی‌ها، سقوط پیاپی دولت‌ها، رکود بازار و توقف طرح‌های عمرانی، فقر، بیماری و بیسوادی عمومی پس از جنگ در ایران محیطی کاملاً مشابه آخرین سالهای سلطنت احمدشاه به‌وجود آورده بود و زمینه مساعدی برای رشد دیکتاتوری که اصلاحات را در سرداشت، فراهم آورده بود. رزم آرا با زیرکی از این اوضاع بهره می‌گرفت. او در تمام این سال‌ها مشغول مطالعه درباره اصلاحات بود. آمریکا در جمع‌بندی رویدادهای داخلی ایران به این نتیجه رسیده بود که کمک‌های نقدی، غیرنقدی و حتی اعتبارات نظامی خارجی، بیشتر از آن که صرف عملیات عمران و آبادی و تجهیز ارتش شود با ترفندهایی به جیب دربار سرازیر می‌شود! در حالی که تمام قدرت‌های خارجی برای تثبیت رزم آرا بسیج شده بود، دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی نیز تمام نیروی خود را برای مقابله با او به کار انداختند.

رزم آرا، هیچگاه وزیر نبود و پا به بهارستان نگذاشته بود لذا هم چون نخستین باری که رضاشاه وارد بهارستان شد، حضور وی در مجلس، پرچینجال و آشوب‌آفرین بود. به همان سبک، گروهی بسیج شده بودند تا برای ناجی! هورا بکشند، و ابزار احساسات

از این وضعیت دچار وحشت شده بود و به سفیر انگلستان گفت «هرکسی جز رزم آرا» شهرد که مأمور ابلاغ تصمیمات کنفرانس لندن بود پاسخ داد «هیچ‌کس، جز رزم آرا» آمریکا و انگلیس مصمم به نخست‌وزیری رزم آرا بودند و شاه را با تهدید مجبور کردند که فرمان صدارت رزم آرا را امضاء کند. منصور برای آن که استعفای خود را بنویسد؛ نخست حکم سفارت رم را به پادشاه چهار ماه مقاومت گرفت. او پیش از استعفا خبر این تحولات را به دکتر مصدق داده بود لذ ترکیب جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی آماده مبارزه بودند. شاه از بیم قدرت‌های خارجی نمی‌توانست اکثریت درباری مجلس را برای مخالفت با رزم آرا آماده کند. دوران نامزدی او با ثریا اسفندیاری، بدترین روزهای سلطنت نه ساله شاه محسوب می‌شد و دربار نگرانی بسیاری نسبت به آینده داشت حتی می‌توان گفت شرایط دقیقاً شبیه روزهایی بود که رضاخان از احمدشاه فرمان صدارت را گرفته بود.

## دولت چهاردهم: دولت سرلشگر رزم آرا- (از ۶ تیر ماه تا ۲۹ اسفند ۱۳۳۹)

آرمیکا و انگلیس به این نتیجه رسیده بودند که رزم آرا، نجات دهنده ایران از



کشت»

پیش از این روز، رزم آرا با دادن امتیازاتی از جمله پیشنهاد چند پست وزارت، کوشیده بود به جبهه ملی نزدیک شود. او در همین حال با حرکت در آوردن حائر زاده تلاش کرد تا آیت‌الله کاشانی را با خود همراه کند اما در هر دو مورد ناموفق ماند. ملاقات‌های پنهانی او با علی‌اف که به علت دانستن زبان روسی نیاز به حضور مترجم در آن نبود، حزب توده را درقبال دولت او به سکوت واداشته بود. توده‌ای‌ها به تضاد بین رزم آرا و دربار، توجه زیادی می‌کردند. همان اشتباهی که یک‌بار در مورد قوام مرتکب شده بودند. رزم آرا، گروه پرشماری از مشاوران اقتصادی و عمرانی را با خود همراه داشت و اختیاراتی برای دادن اعتبار و تهیه برنامه‌های اصلاحی و عمرانی گرفته بود. سفیر انگلیس در ازای حمایت‌های خود، خواسته به اجرا در آوردن قرارداد گس - گلشائیان بود از سوی دیگر رزم آرا با شیرد به این تفاهم رسیده بودند که در صورت لزوم، شرکت نفت امتیازاتی در حد ۵۰-۵۰ عواید نفت که نظیرش را آرامکوی امریکایی به عربستان سعودی داده بود؛ به ایران بدهد. انگلستان به رزم آرا مهلتی داد تا برای مقابله با مخالفت‌های پر سر و صدای آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی، ابتدا با چند حرکت اصلاحی، مردم را به سوی خود جلب کند و آن‌گاه به حل مسأله نفت بپردازد.

در حالی که آمریکا برای اصلاح سیستم اداری مبارزه با فساد و ریشه‌کن کردن فتودالیسم پای می‌فشرد، فردای حضور رزم آرا در مجلس، جبهه ملی، اعلامیه مفصلی با عنوان «شبه کودتا» منتشر کرد. دکتر مصدق در این اعلامیه، تلویحاً دربار را از خطری که تهدیدش می‌کرد، با خبر کرده بود. کار جبهه ملی مشکل شده بود به‌ویژه که در همین زمان، قرارداد بازرگانی ایران و روسیه که گام مثبتی در بیرون آوردن تجارت خارجی ایران از انحصار غرب بود، به امضا رسیده بود.

دکتر مصدق، زمانی که رزم آرا به تدریج مواضع اقلیت را اشغال می‌کرد از نقطه

ضعف دولت به آن حمله برد. پاشنه آشیل رزم آرای شکست ناپذیر، نفت بود که مطرح کردن آن هم وابستگی رزم آرا را هویدا می‌کرد و هم میان حامیان اختلاف می‌افکند. این نکته، نقشه درخشان بود که با همفکری آیت الله کاشانی مطرح شد. دکتر مصدق، دولت را در مورد نفت استیضاح کرد و رزم آرا مجبور بود نظر خود را با صراحت درباره قرارداد گس - گلشائیان اعلام دارد. انگلیس به سرعت موافقت خود را با اصل ۵۰-۵۰ به او اطلاع داد و از دولت خواست که با اعلام این موضوع سر و صدا را متوقف کند. رزم آرا به آنها پیغام داد که در این تبوتاب هیچ امتیازی مخالفان را قانع نمی‌کند لذا بار دیگر فرصت گرفت، آمریکا معتقد بود که رزم آرا همان رویه منصور را پیش گیرد و امکان دهد که اقلیت، لایحه را رد کند. تضاد بین سیاست‌های آمریکا و انگلیس با حمله دکتر مصدق بیشتر می‌شد در حالی که رزم آرا می‌کوشید به سبک خود بین خواست‌های آمریکا و انگلستان پل بزند. او در مجلس با زیرکی از زیر بار پاسخ‌گویی صریح طفره رفت اما ناگزیر شد از لایحه حمایت کند و برای عمومی کردن مبارزه همین اقدام کافی بود. آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی، تظاهرات وسیعی برپا داشتند. مردم فریاد «مرگ برقرار داد» سرداندن هزاران تصویر آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق در دست مردم بود به این ترتیب اثر تبلیغاتی اصلاحاتی که رزم آرا آغاز کرده بود از بین رفت. دولت به ناچار، لایحه را از مجلس پس گرفت و غلامحسین فروهر در مجلس آن چنان دفاعی از لایحه کرد که اکثریت نیز به صدا درآمدند! و در نهایت مجلس، مداحی او را از شرکت نفت جنوب «مردود» اعلام کرد. در همین زمان در کمیسیون نفت، طرحی به امضاء مکی، اللهیار صالح، شایگان، حائر زاده - اعضای جبهه ملی در کمیسیون - مطرح گشت که به نام سفارت ملت ایران، پیشنهاد ملی کردن تمام صنایع نفت ایران را می‌داد، مردم نیز در خیابان‌ها به جانبداری از این طرح به راه افتادند این بازی رزم آرا آن قدر خطرناک نبود که بازی

با نفت، رزم آرا دلایل‌های نفتی آمریکایی را می‌پذیرفت و پیشنهادهای اغوا کننده آنها را می‌شنید اما طرح ملی کردن صنعت نفت چیزی نبود که از چشم انگلیس پنهان بماند و سرانجام کاسه صبرش لبریز شد و شیرد - سفیر انگلیس - نامه تهدید آمیز و پر گالایه گذاری فرستاد و در حقیقت با رزم آرا اتمام حجت کرد. در این نامه سفیر از رزم آرا خواست تا هر چه زودتر پیشنهاد تازه ۵۰-۵۰ انگلیس را افشاء کند. اما رزم آرا کماکان تعلل می‌کرد زیرا پیشنهاد آمریکا جذاب‌تر بود! در مقابل پیشنهاد انگلیس، آمریکا حاضر شد که ۶۵ درصد سود به ایران بدهد. در این میان رزم آرا، برای حل مشکل نفت در فضای متشنجیکه هیچ پیشنهادی در آن قابل اجرا نبود، از آمریکا و انگلیس اختیارات ویژه‌ای طلب کرد. این اختیارات در دست کسی که دولت و ارتش در دست داشت و با دربار دشمنی آغاز کرده بود، الزاماً به کودتا منجر می‌شد که نخستین هدف آن سرنگونی شاه بود در واقع شاه با ناشی‌گری، بازی بین قدرت‌ها را باخته بود. در این شرایط، جلسات پشت پرده، دسیسه‌های علیرضا - برادر تنی شاه - علیه رزم آرا، نشان می‌داد که دربار به شدت از جانب او احساس خطر می‌کند. ناگهان انگلیس با وارد کردن ۱۰۰ هواپیمای جنگی و چند رزم‌ناو به آب‌های خلیج فارس، ابعاد خطرناکی به ماجرا داد. سران جبهه ملی و فدائیان اسلام به اشاره آیت‌الله کاشانی در جلسه‌ای بدون حضور دکتر مصدق که با مبارزات تند و مسلحانه مخالف بود، اوضاع را بررسی کردند و به این نتیجه رسیدند که رزم آرا در آستانه ایجاد یک کودتای نظامی است و مملکت در خطر فرو رفتن در یک دیکتاتوری نظامی غرب قرار دارد.

روز جمعه یازدهم اسفند، به دعوت آیت الهه کاشانی و دکتر مصدق، اعتصاب عمومی اعلام شد و تظاهرات گسترده‌ای برپا گردید که در آن طلبه بیست و یک‌ساله‌ای خطاب به رزم آرا گفت: «تا سه روز دیگر یا خودت می‌روی یا تو را خواهیم فرستاد» سه روز بعد رزم آرا با شرکت در ختم مرحوم آیت الله فیض رفت

**صنعت مخمل بافی به عنوان یکی از صنایع قدیمی ایران، در قرون متمادی و مختلف دارای شهرت جهانی بوده و در اغلب شهرستان‌ها، زنان و مردان به بافتن آن با دستگاه‌های بسیار ابتدائی و تولید بسیار زیبا مشغول بودند.**

تصمیم گرفت هم ارتباط خود را با روحانیت را به رخ کاشانی بکشد و هم با عزاداری مردم همراه شود. در مقابل درب مسجد شاه، ردیف سربازان دانشکده افسری و پشت سر آنها افسران شهربانی ایستاده بودند تا به این مرد قدرتمند و ریزنقش احترام بگذارند. صدها نفر در مسجد حضور داشتند که ناگهان صدای شلیک سه گلوله پیاپی و سپس فریاد «الله اکبر» شنیده شد. خلیل طهماسبی عضو گروه فدائیان اسلام، رزم آرا را به قتل رسانده بود. در حالی که دربار، لندن و واشنگتن می‌کوشیدند تا فضای سیاسی تهران را به نفع خود اداره کنند، آیت الهه کاشانی و دکتر مصدق نیز برنامه مشترکی برای بهره‌گیری از آن فضا تهیه می‌کردند. آیت‌الله کاشانی اعلامیه داد «جوانی غیور، وطن پرست و متدین از میان ایران برخاست و نخست وزیر بیگانه پرست را به سزای اعمال خود رسانید.» البته کم نبودند اصلاح طلبانی که از مرگ رزم آرا متاثر شدند. آنها آرامش کشور در دوران رضاشاه و عمران و آبادی‌ها را به یاد می‌آوردند و براین باور بودند که رزم آرا همان راه را می‌رفت. قوام السلطنه به یاد آورد که بارها هوش و درایت این افسر ریزه اندام را به رخ اطرافیان خود کشیده بود. ساعد چون خبر را شنید سری به تأسف تکان داد. چندین سال پیش در دوران نخست وزیری او، روزی که ساعد مثل همیشه با احتیاط از پله‌های کاخ مرمر پایین می‌آمد، رزم آرا را دیده بود که با سرعت و قدرت پله‌ها را در تاریکی بالا می‌رود. رئیس ستاد به نخست وزیر سلام



حسین علاء و شمس پهلوی

در این زمان که درآمد  
نفت از دست دولت  
خارج شده و با دسایس  
انگلیس به هدر می‌رفت؛  
کارخانجات نساجی یکی  
پس از دیگری توسط  
مردمان متعهد، راه‌اندازی  
می‌شدند تا حدی چرخ‌های  
کارگری و صنعتی، جبران  
کمبود را می‌نمود هم‌چنین  
در شهرهای مختلف،  
سرمایه‌گذاری جهت  
راه‌اندازی واحدهای نساجی  
آغاز شده بود

دستمزد ناچیز کارگران برخی کارگران تأسیسات نفتی را کاهش دادند لذا کارگران دست به اعتصاب زدند. درگیری آغاز شد، زد و خورهایی که به قتل سه انگلیسی و چهار ایرانی انجامید. بهانه این بار انگلیس، حفظ امنیت تأسیسات نفتی بود. علاء، فوراً در سراسر جنوب و تهران اعلام حکومت نظامی کرد و از شپرد خواست که به نیروهای انگلیسی دستور بازگشت دهد اما مردم به دعوت ملی‌گرایان از اعتصاب کنندگان پشتیبانی کردند و سرانجام به پیروزی رسیدند.

بروز این وضعیت، زمینه مناسبی برای سفارت انگلیس بود زیرا دانست که فعلاً قادر به انجام عملی نیست. میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی بر سر دولت علاء اختلافاتی وجود داشت که با درایت، پنهان نگه‌داشته میشد. در حالی که دکتر مصدق معتقد به این دولت بود؛ آیت‌الله کاشانی با توجه به قدرت گروه فدائیان اسلام معتقد بود بهترین زمان برای به دست گرفتن قدرت و راندن قدرت‌های بیگانه از صحنه است. چند روز بعد، روند حوادث نظر آیت‌الله کاشانی را به اثبات رساند.

با پایان تعطیلات نوروزی، جورج مک‌گی - معاون وزارت امور خارجه امریکا- به

پیشه کوتاه قد ازدواج کرد. علاء، مظهر ادب و خونسردی نوع انگلیسی بود. بعد از جنگ جهانی دوم، همای سعادت را بر بام واشنگتن دید و به حامی سیاست آمریکا در ایران تبدیل شد، بی آنکه دوستان لندن خود را فراموش کند. وی نه چون فرزندان مشیرالدوله نائینی، ملی‌گرا بود، نه مانند فرزندان معتمد السلطنه، اهل تندی و خشونت و نه چون فرزند میرزا هدایت وزیر (دکتر مصدق) مردم‌گرا و انتقادگو بود، علاء، مخالف سلطنت پهلوی در مجلس موسسان بود اما بعدها متشی مخصوص سفیر و رییس بانک ملی شد اما همه می‌دانستند که روزی صدارت به او خواهد رسید.

علاء در فرصت اندکی که داشت، با درایت عمل کرد. در نخستین گام از انگلیس خواست که برای جلوگیری از تحریک جامعه توسط مخالفان، نیروی نظامی خود را از حاشیه جنوبی خاک ایران دور کند. تعطیلات پانزده روزه عید نوروز به او مجال داد تا گفت‌وگویی با سفرای انگلیس و آمریکا داشته‌باشد. اما در همان روزها، شعله‌ای در جنوب کشور روشن شد. انگلیس که در پی ایجاد فرصت‌هایی برای ورود دوباره حاکمیت قطعی در ایران بودند،

مصدق فرستاد تا نظر او را درباره نخست وزیر آینده بپرسد. مصدق با لبخند به وزیر دربار گفت «چرا شما نه؟!» ساعتی بعد سردار فاخر حکمت مأمور شد تا نظر شاه را به اکثریت مجلس ابلاغ کند. اما روز پس از آن اختلاف آشکار شد. نواب صفوی خطاب به حسین علاء اعلام کرد «زامداری ملت مسلمان در خور صلاحیت تو وامثال تو نیست. فوراً برکناری خود را اعلام کن» علاء از این سخن ترسید زیرا گروه فدائیان اسلام به‌تازگی رزم‌آرا را ترور کرده بودند. علاء، پس از استقرار مشروطیت در نخستین آشنائی نزدیک رجال ایرانی با هیأت حاکمه انگلیس برای تحصیل به این کشور فرستاده شد. تا آن زمان، رجال فرزندان خود را به مسکو، سن پترزبرگ و بعضی به پاریس می‌فرستادند. وی زمانی که به تهران بازگشت، همچون مشیرالدوله و موتمن الملک (فرزندان میرزا نصرالله خان نائینی - صدراعظم مشروطیت-) در زبردست پدری که وزیر خارجه و بعد نخست وزیر شد، مشق وزارت کرد. او معین الوزرا شد و بعدها رقیب عشقی احمدشاه هم شد! که در نهایت دختر ناصرالملک قراقرزولو - نایب السلطنه احمدشاه- با این سیاست

نظامی می‌داد، ساعد با لبخند به او گفته بود «تیمسار، مواظب باشید که تند نروید این پله‌ها لیز است، نمی‌بینید من چقدر آهسته و دست به عصا راه می‌روم؟!» رزم آرا آن قدر کم‌هوش نبود که اشاره ساعد را در نیابد اما او به قوام تأسی می‌کرد، بی آنکه به اندازه قوام، سیاست‌پیشه و موقع شناس باشد به‌همین دلیل جان خود را در همین راه از دست داد.

**دولت پانزدهم: دولت حسین علاء (از ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰)**

دولت‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند اما کسی به فکر مردم اهمیت به تولید صنعت و کشاورزی و ایجاد شغل نیست بلکه فکر آن هستند که امریکا، انگلیس، و روسیه را راضی نگه‌دارند. شاه و برادرانش به کمک اشرف و شمس در چپاول اموال مردم، مال اندوزی و خارج کردن طلا و دلار عتیقه‌های مملکت ثروت چپاول شده هستند و مرتب با تکیه بر یکی از دولت‌های خارجی، مقاصد خویش را پی می‌گیرند.

روز بعد از ترور رزم‌آرا، شاه یک امتیاز به اقلیت داد. حسین علاء را پیش دکتر



تهران آمد. این بار آمریکا می‌کوشید که موقعیت به دست آمده را حفظ کند و مانع از آن شود که دوباره طرفداران انگلیس به قدرت برسند. سؤال این بود که چه کسی به جای رزم آرا منصوب شود؟ مکی‌گی در تهران به بررسی مفصلی پرداخت و در این مورد یک‌بار با آیت‌الله کاشانی و دو بار با دکتر مصدق به گفت‌وگو پرداخت.

از سفر مکی‌گی که شور و هیجان مردم را در جانبداری از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق (جبهه ملی) به همراه داشت، نتیجه‌های حاصل شد که کسی انتظار آن را نداشت؛ دیپلماسی آمریکا به این نتیجه رسید که برای راندن انگلیس از صحنه، هیچ دولتی، مناسب‌تر از دولت جبهه ملی نیست، شاه نیز مخالف نبود چرا که از مصدق، انتظار کودتا و خلع او از سلطنت نمی‌رفت، در بازگشت مکی‌گی به واشنگتن، ترومن قانع شد که راه حل مشکل ایران و راه رسیدن آمریکا به مقاصدش همین است و بس. یک هفته بعد، ابلاغ پیشنهادات کنفرانس واشنگتن به شاه، دست دکتر مصدق را در پیشنهاد ملی کردن صنایع نفت ایران باز گذاشت. کمیسون نفت به ریاست دکتر مصدق این طرح را تصویب کرد. روز پنجم اردیبهشت، خبر ملی شدن صنایع نفت ایران، جهان را به لرزه انداخت در چند ساعت تلکس‌ها برآه افتاد، تمام خبرگزاری‌ها و تمام مردم دنیا چشم به تهران دوختند.

روز بعد، علاء، سردار فاخر حکمت - رئیس مجلس - و جمال امامی - لیبر فراکسیون دربار در مجلس و مخالف بد دهان! - دکتر مصدق را به دربار برد. آنها می‌بایست یک دستور باور نکردنی از شاه می‌گرفتند « پذیرش صدارت دکتر مصدق » جمال امامی بیهوده کوشید شاه را قانع کند که این پیرمرد منفی‌باف، مملکت را به انقلاب می‌کشاند. همان روز، علاء استعفاء داد و همچون فروغی، حکم الملک و هژیر راهی وزارت دربار شد.

در جلسه بعدی مجلس و میان تعجب همگان، جمال امامی پیشنهاد نخست وزیری دکتر مصدق را مطرح کرد. دکتر

مصدق خوشحال از اینکه از راه مبارزات پارلمانی به نتیجه رسیده است. وی پذیرش نخست وزیری را منوط به تصویب ملی کردن صنایع نفت توسط مجلس کرد. به جز منوچهر تیمور تاش، کسی به طرح وی رأی منفی نداد و بعد از ابلاغ نظر امریکا، شاه نیز با ملی کردن نفت موافق شده بود. با اشاره دربار، اکثریت مجلس نیز به اقلیت یوستند. در چهل روز نخست وزیری علاء که پانزده روز آن تعطیلات نوروز بود؛ برگ مهمی از کتاب سرنوشت ایران ورق خورد. ترور رزم آرا، آمریکا، انگلیس و دربار را واداشت که علیرغم میل خود به‌عنوان تنها راه چاره، دکتر مصدق را به نخست وزیری بپذیرند. در واقع پس از ۳۰ سال برای اولین بار، مردم به کسی به نخست وزیری می‌رسید؛ علاقه خاصی داشتند.

### دولت شانزدهم: دکتر محمد مصدق (۱۳۳۱) از ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ تیرماه (۱۳۳۱)

دکتر مصدق، سیاست مداری بود که از جانب مادر با دربار سلاطین قاجار (امیر کبیر و فرمانفرما) وابستگی داشت و از جانب پدر به شاخه‌ای از آشنایی‌ها متصل می‌گشت که قوام السلطنه و وثوق الدوله و بسیاری از رجال دوره قاجار و پهلوی در آن بودند. دکتر محمد مصدق، بنیان‌گذار مبارزه با استعمار انگلیس در ایران بود و با افرادی نظیر ساعد، تقی زاده، سهیلی، رزم آرا، سیدضیاء، صدراالاشراف، گلشائیان و هژیر که در مکتب انگلیس، پرورش داده شده بودند تفاوت داشت.

ظهور دکتر مصدق و حضور این رادمرد در پیشاپیش نهضت ملی و اوج‌گیری این مبارزات در عین حال مفهومی گسترده تر از ملی کردن صنعت نفت داشت چرا که اساساً دولت انگلیس، موریانه وار و برانی تمام شئون زندگی ملی ما را در هدف داشت و پس از افشاکری‌های دکتر مصدق درباره ماجراهای مربوط به نفت، افشار مردم نسبت به این واقعت آگاه شدند. شرکت نفت، صرف‌نظر از غارت و چپاول ثروت کشور، در جهت اغفال مردم در مسکوت و

مکتوم گذاردن عملیات خود روش اختناق اجتماعی و سیاست استعماری آمیخته به تبنانی و توطئه در کشور را پیش گرفته بود، به این معنی که نهادها و موسسات اجتماعی ایران اعم از دولت و مجلس و اعضاء عالی‌رتبه و مدیران سازمان‌های دولتی را تحت سیطره و نفوذ خویش قرار می‌داد. ترکیب تمام دولت‌ها از طرفداران و جاسوسان شرکت نفت تشکیل می‌شد که همین دولت‌ها با نفوذ و اعمال قدرت و جعل اوراق و صندوق‌سازی، نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کردند. فرمانده‌های قشون استانداران ایلات، شهرستان‌ها و حکام بخش‌ها و حتی روسای ادارات از میان افرادی انتخاب می‌شدند که بتوانند نقش دسیسه و توطئه را در تقلب‌های انتخاباتی به خوبی ایفا کنند! گذشته از اعمال قدرت در زمینه‌های عمومی، تنظیم همه اصول بر محور تفتیش عقاید و کنترل نهادهای اجتماعی سراسر خوزستان و آنچه از امور کشور به نحوی از انحاء با رشته‌های نفت پیوند داشت را تحت سلطه و قدرت خویش قرار داده بود تا جایی که هیچ مأمور کوچک و بزرگ خوزستان بدون جلب موافقت شرکت نفت به محل مأموریت عزیمت نمی‌کرد. قنصل انگلیس در خوزستان، مالک مطلق و سلطان بی‌تاج و تخت بود.

در این زمان که درآمد نفت از دست دولت خارج شده و با دسایس انگلیس به‌هدر می‌رفت؛ کارخانجات نساجی یکی پس از دیگری توسط مردمان متعهد، راه‌اندازی می‌شدند تا حدی چرخ‌های کارگری و صنعتی، جبران کمبود را می‌نمود هم‌چنین در شهرهای مختلف، سرمایه‌گذاری جهت راه‌اندازی واحدهای نساجی آغاز شده بود به طوری که در استان یزد، کارخانه پشمبافی افشار (با سرمایه یکصد میلیون ریال) توسط آقایان حاج محمد حسین افشاریان، محمد صادق افشار و عطاء‌الله افشار تأسیس شد و به تولید انواع منسوجات پشمی، پالتویی و پتو می‌پرداخت. در مجموع، توجه به راه‌اندازی کارخانه‌های نساجی در شهرهای مازندران و یزد، اصفهان و ... باعث رونق

### دکتر مصدق یک مبارز پارلمانی بود. دیرتر از آنکه وابستگی‌های طبقاتی و خانوادگی وی ایجاب می‌کرد به نخست وزیری رسید، چرا که در طول سی سال زندگی سیاسی، همواره راهی جداگانه از اشراف و اعیان پیموده بود و خصوصیات آزادی‌خواهانه او راهش را در بسیاری از مواقع از بستگانش جدا می‌کرد

صنعت شد و اداره مملکت را برای دکتر مصدق تسهیل نمود.

دکتر مصدق یک مبارز پارلمانی بود. دیرتر از آنکه وابستگی‌های طبقاتی و خانوادگی وی ایجاب می‌کرد به نخست وزیری رسید، چرا که در طول سی سال زندگی سیاسی، همواره راهی جداگانه از اشراف و اعیان پیموده بود و خصوصیات آزادی‌خواهانه او راهش را در بسیاری از مواقع از بستگانش جدا می‌کرد عضویت دکتر مصدق در طبقه اعیان او را در ۲۹ سالگی به والی‌گری رساند اما روحیه آزادی‌خواه او را در مسیر دیگری قرار داد. در سه‌مرتبه‌ای که حکومت خراسان، آذربایجان و فارس را برعهده داشت، چندین باری که تا آغاز سلطنت پهلوی به وزارت رسید و در شش دوره نمایندگی مجلس، همواره مردم با او پیوند خاصی داشتند و کاری خلاف میل آنها انجام نداد. توجه دکتر مصدق به افکار مردم باعث شد که بارها از سوی مخالفان به‌عنوان «عوام‌فریب» لقب بگیرد! به اعتقاد بسیاری از رجال، دکتر مصدق، فردی منفی‌باف و یک منتقد حرفه‌ای بود. سال‌های تبعید و دو بار زندانی شدن توسط رضاشاه و اینکه برخلاف دیگر اعیان قاجار هیچ‌گاه به همکاری با سرسلسله پهلوی تن نداد، از او شخصیتی ساخته بود که در مجموع، پاک‌ترین و مردمی‌ترین فرد از میان رجال و اشراف شناخته می‌شد و به‌عبارت دیگر، دکتر مصدق را «آبروی طبقه اعیان» دانسته‌اند.